

نقش و خواستهای طبقه کارگر در انقلاب اخیر ایران

بیژن هیرمن پور

۱۳۵۹ (۱۹۸۰)



<https://bijan.hirmanpour.net>

بیش از سه سال است که ایران دستخوش یکی از توده‌ای‌ترین انقلابات تاریخ است ولی در خارج از ایران چنین بنظر میرسد که کسی با ماهیت این انقلاب آشنا نیست و دلیل آنهم بسیار روشن است: تبلیغات دستگاه‌های ارتباط جمعی سرمایه‌داران بین‌المللی که می‌کوشند ماهیت مردمی و توده‌ای این انقلاب را از خلق‌ها و توده‌های سایر کشورها پنهان کنند. برای یک ایرانی که در جریان انقلاب کشور خود بوده است بسیار جای تأسف است وقتی می‌بیند پُر ادعات‌ترین روشنفکران اروپائی وقتی سخن از انقلاب ایران به میان می‌آید بلافاصله و با آمادگی کامل نطق غرائی پیرامون این انقلاب ایراد می‌کنند که در مجموع از نقش مذهب و تعصبات مذهبی شروع می‌شود و به تحلیل شخصیت آیت‌الله‌ها خاتمه می‌یابد. گویی انقلاب ایران به این‌ها منحصر می‌شده است و این داستان ابلهانه که گویا توده‌های مردم بفرمان ملأها به خیابان ریختند و به امید ابلهانه خود را جلوی رگبار مسلسل‌ها قرار دادند همچنان در ذهن این روشنفکران جنبه غالب را دارد. حتی روشنفکران اروپائی که رشادت کمونارهای پاریس را نمونه‌ای از شهامت کارگری می‌بینند، نمی‌توانند بفهمند مردمی هم که در ایران سینه خود را سپر مسلسل‌ها می‌کنند رشادتشان از نوع همان کمونارهاست و آگاهی طبقاتیشان هم کمتر از آنها نیست. این روشنفکران از خود نمی‌پرسند که اگر خواست مردم ایران یک حکومت مذهبی بود چرا اکنون که یکسال و نیم از برقراری حکومت مذهبی می‌گذرد ایران نه تنها آرام نشده بلکه دولت مذهبی مشغول انجام یک جنگ داخلی کامل است و چرا همین روز جمعه ۳۰ خرداد ۱۳۵۹ یکی از سران روحانیت قبل از نماز جمعه خطاب به کارگران گفت: «اعتصاب و کم کاری باعث پایین آمدن بسیار شدید سطح تولید شده است و میدانید که اگر این کار را آگاهانه انجام دهید یاغی به حکومت اسلام هستید؟» و چرا سه هفته پیش دو کارگر بیکار در اهواز - مرکز ایالت جنوبی خوزستان - تیرباران شدند و جرم آن‌ها از طرف رژیم «شرکت و ترتیب دادن اکثر تحصن‌ها و اعتصابات کارگری» اعلام شد.

به هر حال، بنظر من انقلاب ایران مانند همه انقلابهای دیگر و حتی بیشتر از آن‌ها علل مادی و زمینی دارد. وظیفه روشنفکران این است که این علل مادی را بشناسند و برای مردم توضیح دهند و در تحلیل انقلاب ایران نا آگاهانه خود را تسلیم تبلیغات سرمایه‌داران نکنند. امروز شاه کارتر را متهم میکند که سیاست «حقوق بشر» او باعث شد که وی آزادی‌هایی بدهد که از آن «سوء استفاده» بشود و در نتیجه کار به اینجا بکشد و از این پیشتر نیز نمی‌رود و در صدد نیست روشن کند که چه عاملی کارتر را وادار کرد که سیاست «حقوق بشر» را در پیش گیرد. کارتر و اطرافیانش نیز انتقاد می‌کنند که زیاده رویهای شاه در اعمال قدرت کار را با اینجا کشاند و این‌ها هم جلوتر نمی‌روند و نمی‌گویند که چرا شاه مجبور به اعمال قدرت زیاده از حد بود و بالاخره حکام جدید ایران ناآرامیهای دوران حکومت خود را یکسره به «امپریالیستهای شرق و غرب» نسبت می‌دهند ولی هیچیک از آن‌ها نمی‌خواهند به عامل اصلی این ناآرامیها یعنی به مردم ایران و نظام اقتصادی-اجتماعی ایران اشاره‌ای بکنند؟

بعقیده من هرگاه بخواهیم نیروهای اجتماعی اخیر در انقلاب ایران را بررسی کنیم به حق باید کار خود را از بررسی طبقه کارگر شروع نمائیم ولی البته نباید بهمین ختم شود. این واقعیتی است که در انقلاب ایران مخصوصاً در دوران شاه که قتل عامهای بزرگ خیابانی صورت می‌گرفت حداقل از هر ده جسد هشت جسد متعلق به کارگران بویژه کارگران فصلی بود که بدنبال کار از دهات به شهرها می‌آمدند و امروز نیز بزرگترین نگرانی دولت در مورد مسائل کارگری است. وجود بیش از «سه میلیون و نیم کارگر بیکار»

در ایران امروز شاید آمار دقیقی نباشد ولی رقمی است که هر روز در ایران تکرار می‌شود و کسی با آن مخالفتی نمی‌کند. در یکسال [و نیم] اخیر تقریباً روزی نیست که بطرف جمعیت بیکاران در یک گوشه از ایران تیراندازی نشود و همین روز جمعه ۳۰ خرداد بنی صدر رئیس جمهور در سخنرانی خود در یک جمع کارگری گفت «اگر شما اعتصاب کنید و به اعتصابات خود ادامه دهید یک روز صبح می‌بینید که ما هم اعتصاب کرده‌ایم» و در توضیح سخن خود افزود که «از قرار دادن هر گونه وسائل رفاهی و امرار معاش در اختیار کارگران خودداری خواهیم کرد». باین دلیل است که من معتقدم مهمترین مسأله در انقلاب ایران مسأله کارگران است.

اما برای شناخت این مهمترین مسأله انقلاب ایران باید ترکیب طبقه کارگر ایران را شناخت تا بتوان فهمید که چرا طبقه‌ای که نیروی عمده این انقلاب را تشکیل می‌دهد نتوانسته است رهبری آنرا بدست بگیرد ولی در عین حال در بسط اساسی انقلاب نقشی اساسی بازی کرده است.

آنچه امروز بعنوان طبقه کارگر در ایران شناخته می‌شود از قشرهای بسیار زیادی تشکیل می‌شود. فقط قشر کوچکی از این طبقه به نسلهای قبلی کارگران متصل است و اکثریت بزرگی از این کارگران یا دهقانزاده‌اند و یا خود دهقان بوده‌اند و حتی بسیاری کارگرانی که در عین کارگری قطعه زمینی را هم کشت می‌کنند. اکثر این‌ها حاصل «اصلاحات ارضی»‌ای هستند که از پانزده سال پیش در روستاهای ایران شروع شد و بتدریج چارچوبه سنتی اقتصاد روستائی را درهم شکست و روستا را عرصه سرمایه‌گذاری بورژوائی نمود و نیروی کار روستائیان را برای فروش به بازار کار روانه نمود.

هم‌زمان با این تحول در روستا، ایجاد صنایع نظامی، پاره‌ای صنایع سنگین و مخصوصاً خانه سازی، نیروی آزاد شده روستائیان را بصورت کارگر ساده فصلی بخود جذب نمود و تداوم چند ساله این کارها، هر چه بیشتر علقه‌های این کارگران فصلی را در روستا تضعیف مینمود. وانگهی دولت با «ملی کردن مراتع، جنگلها و آبها»ی اطراف روستا و جلوگیری از استفاده روستائیان از این منابع چنان عرصه روستا را محدود کرده بود که زندگی در آن برای همه جمعیتش غیر ممکن بود.

طبیعی است که این انبوه کارگران تازه‌کار که روز بروز بر تعدادشان افزوده میشد در کارهای ساختمانی و موقتی تقریباً فاقد هرگونه تضمین کار خود بودند. با شروع کار ساختمانی در یک منطقه تعداد زیادی از روستائیان به کارگری به آنجا میرفتند و پس از خاتمه کار همه رها میشدند تا یا به روستای خود برگردند و یا در شهرها ویلان بدنبال کار دیگری بگردند و این وضع متزلزل و نااستوار برای دهقانی که از زندگی کارگری هیچ نمیدانست بسیار هم طبیعی بود. کار تمام شده است، کارگر هم باید برود بدنبال کارش. ولی اگر این وضع در برابر این کارگر ناآگاه طبیعی جلوه میکرد برای اقتصاد یک کشور کاملاً غیر طبیعی بود و حکم یک بمب ساعتی را داشت که هر آن امکان انفجارش می‌رود و سرانجام منفجر شد.

سرمایه‌گذارهای بی‌رویه و غیر مؤلف در زمینه ساختمانی ابتدا تورمی شدید و سپس رکودی فلج کننده بدنبال آورد و قبل از همه این میلیونها کارگر ساده ساختمانی را بفلاکت کشاند. بیکاری کامل و فقدان هر گونه ممر معاش این‌ها بود که پایه‌های تخت محمد رضا شاه را لرزاند و همین‌ها بودند که با رفت و آمدهای خود بین شهر و روستا آتش انقلاب را از بزرگترین شهرها بدروازه ساده‌ترین روستاها بردند و تمام کشور را یکپارچه مشتعل ساختند.

نکته جالب در انقلاب ایران این است که بخش با سابقه طبقه کارگر که بیشتر در صنایع بافندگی

و صنایع نفت کار می‌کنند دیرتر از بخش تازه‌پای آن میدان مبارزه آمد و دلائل آنهم روشن است. این قشر از طبقه کارگر ایران به هر حال طبق قواعد و ضوابطی از نوعی تضمین زندگی برخوردار بود. بعلاوه دستگاه حکومتی توانسته بود بتدریج در محیط کارخانه‌ها با ایجاد ادارات حفاظت، سندیکاها و خودساخته و شبکه جاسوسان مخفی، سازمان نسبتاً نیرومندی برای کنترل کارگران در اختیار داشته باشد در حالیکه کارگران از هرگونه تشکل واقعاً کارگری محروم بودند. بیشتر کارگران در این کارخانه‌ها وقتی به اعتصابیون پیوستند که دیگر خود سرمایه‌داران نیز بعلت رکود بازار تمایلی به ادامه تولید نداشتند ولی وقتی این بخش از طبقه کارگر میدان آمد تأثیری تعیین کننده بر سرنوشت شاه داشت. اگر قشر تازه‌پای طبقه کارگر فاقد آگاهی طبقاتی و روحیه تشکل بود و با آنکه هر روز در خیابانها کشته‌های بسیار میداد نمیتوانست خود سازماندهی مستقلی داشته باشد و هدف معینی را تعقیب کند قشر باسابقه طبقه کارگر پس از آنکه توانست سرانجام خود را از چنگال دستگاه سرکوب کم و بیش آزاد کند با تشکل و وحدت عملی بسیار عالی میدان آمد که بهترین تجلی آن در اعتصاب کارگران صنایع نفت و قطع کامل صدور نفت بخارج متجلی شد.

این قشر از طبقه کارگر هم امروز پیشاپیش سایر اقشار جامعه ما در حرکت است و در صدد آنست که کل طبقه را سازماندهی کند و در این زمینه با مطرح کردن شعار تشکیل شوراهای مشغول مبارزه است. روشنفکرترین عناصر این قشر خواهان ملی شدن کامل صنایع و اداره تولید در اختیار شوراهای کارگری هستند و البته دولت نیز بیشترین حساسیت را در مقابل شوراهای نشان میدهد.

این شوراهای در اکثر کارخانه‌ها قبل از برقراری رژیم جدید بوجود آمد و سازماندهی مبارزات کارگران را بعهده گرفت ولی رژیم جدید در آغاز با طرح این مسأله که گویا شوراهای ارگانی کمونیستی و ضد اسلامی است با آن بمخالفت برخاست ولی این ادبیات مذهبی نتوانست جذابیت شعار شوراهای را از نظر کارگران بیندازد و لذا رژیم جدید پس از تشکیل نیروی مسلحی بنام «نیروی ویژه» در کارخانه‌ها و استقرار نسبی تسلط کمیته‌های دولتی بر کارخانجات تصمیم گرفت ابتکار تشکیل شوراهای را بدست خود بگیرد و از همین زمان بود که تبلیغات دولت در زمینه شوراهای تغییر یافت و اعلام شد که شورا نه تنها کمونیستی نیست بلکه در قرآن گویا آیه‌ای مخصوص تشکیل شوراهای وجود دارد چیزی که هست گویا باید «شوراهای اسلامی» بوجود آورد و منظور از این «شوراهای اسلامی» همان شوراهای دست نشانده حکومت بود ولی در عمل عده‌ای از کارگران شوراهای قبل را رها نکردند و شوراهای اسلامی‌ای هم که تشکیل شد آنقدر باب طبع سرمایه‌داران واقع نشد بطوری که بنی صدر درنطق خود بمناسبت اول ماه مه امسال یکطرفه با کارگران یک شرط کرد و آن این بود که آنها از تشکیل شوراهای دست بردارند و دولت هم تمام نیازهای آنها را برآورده نماید و در همین نطق بود که بنی صدر جمله معروف «شورا بی‌شورا» را ادا کرد ولی این سخنان مورد استهزاء کارگران قرار گرفت و بنی صدر در نطق ۳۰ خرداد خود در این زمینه عقب نشینی کرد و از شوراهای کارگری خواست که لااقل درامر «مدیریت» کارخانه‌ها مداخله نکنند.

به هر حال ورود تفصیلی به این مباحث از حوصله این مقاله کوچک خارج است. من در اینجا به دو خصوصیت نهضت کارگری ایران اشاره میکنم و به کار خود خاتمه میدهم:

خصوصیت اول آنست که در این نهضت زنان کارگر نیز پا به پای مردان در انقلاب شرکت داشتند و در همه جا حضور آنها در کارهای انقلابی مشاهده میشد و این ظاهراً برای جامعه‌ای که هنوز کم و بیش

اسیر سنتهای محدود کننده شرکت زنان در فعالیتهای اجتماعی است عجیب بود و بخوبی نشان میداد که فشار روابط تولیدی ظالمانه آنچنان است که نیروی مقاومت کهنه‌ترین سنتها را هم درهم میشکند ولی پس از انقلاب ظاهراً دولت جدید در صدد است، به بهانه رعایت اصول مذهبی، زنان را چه از لحاظ محل کار و غذاخوری و چه از لحاظ ارتباطات فردی از مردان کارگر حتی الامکان جدا سازد ولی اینکه تا چه حد در این زمینه توفیق حاصل نماید فعلاً قابل ارزیابی نیست.

خصوصیت دوم این است که کارگران از همان آغاز با شعارهای مشخص سیاسی بمیدان آمدند نه با خواستهای اقتصادی و مخصوصاً هنگام سقوط شاه آگاهترین کارگران اعلام میکردند که خواستهای اقتصادی خود را پس از سقوط شاه اعلام خواهند کرد و از همان آغاز انقلاب خواستهای نظیر «آزادی زندانیان سیاسی» جزو مهمترین خواستهای کارگران قرار داشت و پس از استقرار رژیم کنونی نیز همواره قطع وابستگی روابط اقتصادی به کشورهای امپریالیستی را جزو اولین خواستهای خود قرار داده‌اند.